



Written & Directed by GRETA GERWIG

Lady Bird

SOGNO



مجله الکترونیک نقد فیلم سوگو شماره ششم - هفته سوم بهمن ۱۳۹۶

جهت اطلاع از اخبار و اطلاعات پیرامون مجله و دریافت سریع
در زمان انتشار، عضو کانال تلگرام مجموعه زندگی شوید



[@LifeCollection](https://t.me/LifeCollection)

با به اشتراک گذاری این مجله
از **سوگو** حمایت کنید.

آدرس سایت: WWW.SOGNO.IR

ایمیل سوگو: INFO@SOGNO.IR

سوگو یک پایگاه تحلیلی سینما است که از مهرماه ۱۳۹۶ فعالیت خود
را در حوضه نقد فیلم و سریال شروع کرده و هر دو هفته یکبار نقدها و
سایر مقالات تحلیلی سایت را در قالب یک مجله الکترونیک منتشر می‌کند.

صاحب امتیاز: **مجموعه زندگی**

نویسنده، صفحه‌آرایی و گرافیک: **رضا توکلی**



این لوگو بعد از نام فیلم
قرار گرفته و با کلیک بر
روی آن می‌توانید فیلم
را به صورت رایگان در
سایت مجموعه زندگی
دانلود کنید.

در صفحه اول معرفی
فیلم، این لوگو قرار
داشته و با کلیک بر روی
آن می‌توانید تریلر فیلم
را در آپارات یا یوتیوب
تماشا کنید.

در کنار امتیاز هر فیلم،
لوگو سایت سوگو قرار
دارد که با کلیک بر روی
آن می‌توانید متن مقاله
را در سایت سوگو
مشاهده کنید.



Lady Bird



نقد فیلم لیدی برد



90

لیدی برد (Lady Bird) فیلم کاملی از دوران بلوغ را به مخاطب نشان می‌دهد و همچنین واقع‌گرایی آن هم بسیار به دنیای ما نزدیک بوده و ممکن است بسیاری از اتفاقات به تصویر کشیده شده برای ما نیز رخ دهد. روایت داستان عالی است و درست یکی پس از دیگری، اتفاقات را پشت سر می‌گذاریم. شوخی‌های فیلم در کنار فضای رئال آن هیچ تناقضی را به وجود نمی‌آورد. یک سری ایرادات نظری در مورد جریان به تصویر کشیده شده در فیلم وجود دارد که مهم‌ترین آن عدم تلاش بیشتر کریستین برای موفقیت بوده که در یک حرکت معکوس به نتیجه رسیدن هدف آن را مشاهده می‌کنیم. در مجموع لیدی برد شما را ناراضی نکرده و یک ۹۰ دقیقه جذاب را برای شما به ارمغان می‌آورد.



در اولین جمله در بررسی فیلم لیدی برد (Lady Bird) باید گفت که آن بسیار فیلم عجیبی است. از یک طرف از فرمول موفق شده فیلم‌های سینمای واقع‌گرایی پیروی کرده و از سوی دیگر، بر روی ریتم شاد و مفرح کمدی‌های دبیرستانی تمرکز دارد. از تمامی ویژگی‌های سینمای واقع‌گرایی که مشابه آن‌ها را بیشتر در سینمای اروپا دیده بودیم، استفاده کرده و کاملاً برای دوستداران این جنس از سینما آشنا است. لیدی برد می‌توانست یکی از بی‌هدف‌ترین و یا به بیان دیگر به یکی از سردرگم‌ترین فیلم‌های سال تبدیل شود اما با رعایت چند نکته از این احتمال، خود را جدا کرده و سوار بر سفینه خیال پیش به سوی فتح آسمان‌ها است. این عبارت آخر تصویری است که سازندگان لیدی برد در نظر دارند. گرتا گرویک به عنوان اولین فیلم خود به عنوان نویسنده و کارگردان موفق ظاهر شده و توانسته یک فیلم قابل تقدیر را وارد این صنعت کند اما در انتخاب سقف نهایی برای فیلم خود خیلی رویا پردازانه عمل می‌کند. لیدی برد قطعاً جز بهترین فیلم‌های سال است اما به هیچ‌وجه بهترین نیست و در آن می‌توان ضعف‌هایی را دید که تنها به دلیل مسائل تکنیکی کار نیست و به ایده اصلی و جریان قرار گیری داستان مربوط می‌شود که در ادامه بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

لیدی برد (Lady Bird) ترکیبی از دو جریان در سینما است که پیش‌تر هر کدام از آنها به صورت جداگانه مورد بحث قرار گرفته‌اند و موفق هم ظاهر شده‌اند و حال این ترکیب دو فضای رئال و کمدی است که لیدی برد را متفاوت و آن را جذاب کرده است. فیلم‌های ژانر دروان بلوغ و کمدی‌های فاجعه دبیرستانی را بارها دیده‌ایم و از طرف دیگر در این فرم روایت داستان، عناوین خوبی هم روانه سینما شده‌اند که یکی از مهم‌ترین آنها را کمدی هر کی یک چیزی می‌خواد محصول ۲۰۱۴ میلادی است که به دست کسی ساخته شده که در جریان دوم فیلم‌های دوران بلوغ یک اثر کامل را ارایه داده است. از این کمدی‌ها که بگذریم به جریان دوم سینمای ژانر بلوغ می‌رسیم که بر زخم‌ها و مشکلات این دوران می‌پردازند. در بسیاری از مواقع در این سبک شاهد افراط هستیم که یک درام واقع‌گرایانه را تقریباً به یک هاپی‌رئالیسم تبدیل می‌کنند. ریچارد لینکلتر در فیلم بچگی خود یک فضای بدون امید و تقریباً تاریکی از دوران بچگی تا بلوغ را روایت کرد که هیچ نکته‌ی امید بخشی در آن نبود و بسیاری به منظور لذت بردن از یک ورزش زمستانی خاص (۱)، فیلم را سرلوحه کار خود قرار داده مشغول به ساخت فیلم‌های دیگر شدند. همه فیلم‌های ژانر بلوغ کمدی خوب نیستند و همین‌طور همه درام‌های رئال. حال در این سال، لیدی برد (Lady Bird) با یک حرکت هوشمندانه این دو سبک را با هم ترکیب کرده و برای اولین فیلم یک کارگردان خیلی این عمل قابل تحسین است. از هر دو جهت به اندازه در فیلم کار شده و هیچ‌یک بر دیگری غلبه نمی‌کند.

یکی از ویژگی‌های مثبت لیدی برد (Lady Bird) غیر قابل پیش‌بینی بودن آن است. به طور کلی خط داستانی را می‌توان بعد از دیدن چند سکانس حدس زد اما لحظات کوچک و بزرگ همچنان انگیزی داشته که هیجان را به آن اضافه کرده است. در اولین سکانس‌های فیلم شخصیت اصلی ما کریستین مک‌فرسن (سیرشا روتان) که از از بقیه می‌خواهد او را لیدی برد خطاب کنند، با مادر خود ماریون (لاری میت کالف) رابطه گرمی داشته و اصلاً این‌طور برداشت می‌شود که یک فضای عاطفی میان مادر و دختر در ادامه فیلم طرف هستیم که بعد از یک سکانس اعصاب خوردکن در ماشین و آن جمله جالب نوشته شده روی گچ دست شکسته، می‌فهمیم که نه خیلی هم اوضاع خراب است!



حالا جدا از اینکه چطور کریستین در آن سرعت فقط دستش شکست، این‌ها اولین غافگیری‌های فیلم بوده که در ادامه باز هم شاهد آنها هستیم که بعضی مانند سکانس ابتدایی برای بیننده غافلگیر کننده است و حتی در سایر قسمت‌ها بری خود شخصیت‌های فیلم، لیدی برد شخصیت‌محور است و تمامی اتفاقات به تصویر کشیده به جز ایده اصلی کریستین، مربوط به رفتار و عمل شخصیت‌های درون فیلم است. هر کدام از شخصیت‌های فیلم رفتار و حرکاتی دارند که اتفاقا کریستین با همه آنها در بازه‌ای از زمان کنار می‌آید که در اصل بی‌ثبات بودن کریستین را نشان می‌دهد و گرثا گروینگ در یک سکانس به صورت واضح آن را نشان می‌دهد که زمانی که کریستین ۱۸ ساله می‌شود فوراً به فروشگاه رفته و سیگار و مجله بزرگسالانه پلی‌گزل را می‌خرد. این کریستین بی‌ثبات است و یک ایده بزرگ در ذهن خود دارد ولی راه‌های رسیدن به آن را نمی‌داند مشکلی است که بسیاری از هم‌دوره‌های این شخصیت در دنیای واقعی با آن دست و پنجه نرم می‌کنند و اتفاقاً بسیار خوب است که به این موضوع در فیلم پرداخته شده است. اولین نشانه‌های مستقل بودن نوجوان‌ها به ساده‌ترین شکل ممکن در لیدی برد (Lady Bird) دیده می‌شود که کریستین می‌خواهد همه او را به نام لیدی برد صدا کنند نه کریستین زیرا می‌خواهد اسمی داشته باشد که خودش برای خود انتخاب کرده نه اسمی که قبل از بروز ویژگی‌های آن، به او نسبت داده شده است. یکی دیگر از ویژگی‌های مثبت لیدی برد (Lady Bird)، واقعی بودن آن است. تقریباً شاهد افراط در فیلم نیستیم و یک فضای واقعی که ممکن در است در خانه و زندگی هر نوجوانی پیش بیاد طرف هستیم و این خوب است اما یک سری نکاتی در فیلم قرار دارد که به دلیل یک سری فاکتورها برای کسب امتیاز منتقدین در آن قرار گرفته‌اند. بالاخره همه می‌دانند که فیلم‌های فضای رئال که واقعیت و دردهای جوامع را به تصویر بکشد و یا به اقلیت‌های دینی، جنسی و طبقاتی نگاه داشته باشد، نزد منتقدین محبوب بوده و در همه جشنواره‌ها ستایش می‌شود. به هیچ‌وجه قصد ندارم که این دسته از فیلم‌ها را بی‌ارزش خطاب کنم و اتفاقاً برعکس طرفدار بسیاری از آنها نیز هستند اما لیدی برد می‌توانست فضای شیرین‌تری از این دوران روایت کند و یا یک ملایم‌تر رفتار کند. برعکس صحنه‌های تند و دعوای خانوادگی بسیار زنده‌ای در فیلم وجود دارد که دلیل این همه استفاده از آن‌ها را نمی‌دانم. در واقع دلیلش در فیلم روشن نیست اما خوب دلیل برای مسایل غیر فنی در فیلم، زیاد دارد. کلیدی‌ترین ویژگی مشکلات کریستین به شرایط مالی خانواده‌اش برمیگردد که باعث شده در یک دبیرستان دخترانه کاتولیک با محدودیت‌ها و انتقادات مذهبی شدید تحصیل کند. این مورد در فیلم به چندین حالت به تصویر کشیده شده که او برای فرار از این محیط رو به کلاس‌های تئاتر می‌آورد و یا حتی به دلیل به توجهی به درس می‌خواهد یا به صورت سنتی تقلب کند و یا دفتر یک معلم را دور بیندازد. درواقع لیدی برد این فیلم می‌خواهد خیلی سریع به آرزوهای‌اش برسد، از شهر خود رفته و در یک دانشگاه خوب ادامه تحصیل دهد، اما برای آن تلاش نمی‌کند و باز این مورد هم مسئله بسیاری از هم‌سن و سالان او است که جدا از یک شبه به آرزو رسیدن می‌خواهند بدون زحمت و تلاش آن را نیز بدست آورند. اولین تناقض‌ها با پایان‌بندی فیلم شکل می‌گیرد. او به خواسته‌اش می‌رسد اما تلاش نمی‌کند. فیلم در همان روال ابتدایی خود پیش می‌رود اما نتیجه متفاوت را نشان می‌دهد که طبیعتاً درست نیست. شخصیت درونی کریستین شکل نگرفته و در چندین صحنه رفتار و حرکات متفاوتی از خود نشان می‌دهد، دوستان خود را نمی‌تواند حفظ کند و شاهد دایره‌ای از دوستان کریستین هستیم که مدام در حال چرخش‌اند و در پایان دوباره به همان دوست اولیه خود باز می‌گردد. از لحاظ عاطفی از مادش فاصله گرفته و با پدرش ارتباط برقرار می‌کند. در بین آرام شدن کریستین با پدرش، خود پدر او که لری نام دارد نیز بعد از بیکار شدن احساس خوبی داشته و یا حداقل مانند همسرش شلوغ کاری نمی‌کند.



Professor Marston & The Wonder Women



نقد فیلم پروفیسور مارستون و زنان شگفت‌انگیز



80

فیلم پروفیسور مارستون و زنان شگفت‌انگیز، داستان زندگی ویلیام مارستون، خالق شخصیت کامیک‌بوکی زن شگفت‌انگیز است. این درام بیوگرافی در ابتدا مشکلات بزرگی در بخش شخصیت پردازی دارد اما رفته‌رفته ارتباط بین شخصیت‌ها به خوبی نمایش داده شده و آن احساسات زنانه‌ای که از طریق دو همسر ویلیام به وی وارد می‌شود، فیلم را به درستی تا پایان هدایت می‌کنند. پروفیسور مارستون و زنان شگفت‌انگیز فیلم بسیار جذاب و خوش‌ساختی در ژانر خود است و احتمالاً از تماشای آن پیشیمان نخواهید شد.



بعد از ساخت و موفقیت همه‌جانبه فیلم زن شگفت‌انگیز پتی جنکینس، ساخت و تولید محتوای اضافه بر این فیلم با توجه فضای تبلیغاتی ایجاد شده، کاملاً قابل پیش‌بینی بود. فیلم سینمایی پروفسور مارستون و زنان شگفت‌انگیز (Professor Marston & The Wonder Women)، داستانی بیوگرافی از زندگی ویلیام مارستون است. مارستون که خالق شخصیت کامیک‌بوکی زن شگفت‌انگیز است، این شخصیت را بر اساس ایده‌آل‌های خود برطبق ویژگی‌های دو همسر خود در سال ۱۹۴۱ معرفی می‌کند. مارستون که در دانشگاه تدریس می‌کند به همراه همسر خود، به یک دانشجو جوان به نام الیو برن نزدیک شده و قصد دارند با او آزمایشاتی را در مورد یک دستگاه دروغ‌سنج امتحان و بررسی کنند اما در این بین ارتباط عاطفی بین آنها برقرار شده که باعث شکل‌گیری ایده‌های یک شخصیت زنانه در ویلیام مارستون می‌شود. این رابطه عاطفی میان آنها باعث شده که سه سال در کنار یک‌دیگر زندگی کرده و به تحقیقات بپردازند. نقش ویلیام مارستون را در فیلم لوک ایوانز، همسر اول مارستون به‌نام الیزابت را ریکا هال و همسر دوم مارستون (که هیچگاه به صورت قانونی ازواج صورت نگرفت و به صورت یک همخانه در کنار ویلیام و الیزابت زندگی کرد) را بلا هینکوت نقش‌آفرینی می‌کند. فیلم پروفسور مارستون و زنان شگفت‌انگیز به نویسنده‌گی و کارگردانی آنجلا رابینسون در سال ۲۰۱۷ اکران شده و مورد توجه نسبی منتقدان و تماشاگران قرار گرفت.

فیلم با اینکه یک زندگی‌نامه را قصد دارد به تصویر بکشد اما از قواعد و فرم ثابت اینگونه فیلم‌ها پیروی نکرده و در چندین خط زمانی داستان را پیش می‌برد که این تکنیک خوب از آب درآمده و داستان را جذاب‌تر می‌کند. این تفاوت صرفاً باعث تغییر در نوع روایت شده و ضربه‌ای به خود داستان و محتوای آن وارد نکرده است. یک سری ایرادات کوچک در فیلم وجود دارد که مجموعه آن‌ها کلیدی‌ترین مشکل فیلم است. در ابتدا شروع فیلم همه‌چیز خوب و حساب‌کتاب شده جلو می‌رود تا اینکه به شخصیت الیو برن می‌رسیم. پیش‌تر تنها با ویلیام مارستون به عنوان شخصیت اصلی آشنا شده‌ایم و تا حدودی داستان را می‌دانیم اما در مورد همسرش، الیزابت، هیچ‌گونه شخصیت‌پردازی انجام نشده و بعد از معرفی الیو تازه با الیزابت هم در حد چند دیالوگ آشنا می‌شویم. در واقع ایراد در شخصیت‌پردازی تنها مربوط به الیزابت نشده و با جهان الیو و حتی نامزدش به هیچ‌جه آشنا نمی‌شویم اما در چندین سکانس شاهد حضور نامزد الیو به عنوان یک بازیگر اصلی در فیلم هستیم بی‌آنکه چیزی در مورد آن بدانیم. تنها بازیگر با شناسنامه فیلم ویلیام مارستون است. درست که این اثر منحصر در مورد زندگی خود مارستون بوده اما باید شخصیت‌های دیگر نیز پرداخت خوبی داشته باشند. همه‌این موارد تا قبل از نیمه اول فیلم است و بعد از نیمه اول به طور کامل ورق برگشته و چنان در روحمیات و ویژگی‌های این سه شخصیت غرق می‌شویم به طوری که تا پایان علاوه براینکه با آنها همذات‌پنداری کرده، نگران وضعیت حال آنها نیز می‌شویم! ☺

در نیمه دوم فیلم، داستان تب و تاب بیشتری داشته و بسیار جذاب‌تر از قسمت اول دنبال می‌شود. احساسات زنانه الیزابت و الیو بر روی مارستون تأثیر گذاشته و او به دنبال یک ایده‌آل در بین فانتزی‌های زنانه خود است و درست زمانی که الیو را با یک لباس مخصوص در یک میزانشن بسیار تماشایی می‌بیند، فرم شخصیت زن شگفت‌انگیز را پیدا کرده و به دنبال نگارش آن می‌رود. پیش‌تر در فیلم در مورد نویسنده بودن مارستون صحبت‌هایی شده بود و این پیام برداشت شد که کتاب‌های قبلی او به هیچ‌عنوان مورد استقبال قرار نگرفته‌اند و او به دنبال خلق یک چیز تازه است. بعد از انتشار کمیک‌های زن شگفت‌انگیز ایراداتی مانند خشونت طلبی، نژاد پرستی و تبعیض جنسیتی به آن وارد می‌شود که در نهایت منجر به نابودی این شخصیت شده و در خیابان کودکان کتاب‌های آن را آتش می‌زدند. همانند همه بیوگرافی‌های درام سعی شده بیشتر قسمت سختی و مشکلات مارستون به تصویر کشیده شود و در پایان در چند خط آینده مثبت و درخشان او و اطرافیان را تعریف کند اما خوب واقعا همان زندگی احساسی و گاهی پرتنش مارستون به خوبی به تصویر کشیده شده است و فیلم جدا از طرفداران زن شگفت‌انگیز برای منی که علاقه‌مند به دنیای کامیک نیستم، جذاب بود. همیشه در نقد فیلم‌های تابستانی یا مناسبتی که در دروه‌ای منتشر می‌شوند این مسئله عنوان می‌شود که باید فیلم‌ها را از جهت سرگرمی بررسی و تماشا کرد. این فیلم خوب طبیعتاً از آن دسته فیلم‌های بیگ‌پروداکشن نیست اما محتوای خیلی با ارزشی هم ندارد اما حداقل در زمان ۲ ساعته خود نمایشی بسیار زیبا و قابل قبول از زندگی مارستون و خلق شخصیت زن شگفت‌انگیز را ارائه داده و فیلمی است که پس از تماشا آن ناراضی نخواهید بود.

★★★★ "A RENEGADE MASTERPIECE THAT WILL GET YOU GOOD." *RollingStone*



WOODY
HARRELSON



SAM
ROCKWELL



3 Billboards Outside Ebbing, Missouri



نقد فیلم سه بیلبرد خارج از ابینگ، میزوری



90

در سه بیلبرد خارج از ابینگ میزوری (Three Billboards Outside Ebbing, Missouri) شاهد روایتی غم‌انگیز و تاثیرگذار در یک فضای کمدی هستیم. مجموعه‌ای از روابط انسانی که تاثیر انسان‌ها بر یک دیگر به خوبی به تصویر کشیده شده است. خشم، رفتار عجولانه و در نهایت پشیمانی و بخشش مفاهیمی از زندگی دنیای امروز است که به خوبی در مورد شخصیت‌ها و تیم بازیگری آن هم صدق می‌کند. در کنار همه این مفاهیم و تصاویر یک موسیقی متن بسیار هماهنگ را نیز تصور کنید. سه بیلبرد خارج از ابینگ میزوری قطعا از بهترین‌های سال ۲۰۱۷ بوده اما نبود یک پایان بندی رضایت‌بخش باعث می‌شود بیشتر آن را با سایر فیلم‌های برتر سال، برای انتخاب بهترین مقایسه کنیم!



سه بیلپورد خارج از ابینگ میزوری فیلمی به کارگردانی مارتین مک‌دونا ، در میان همه فیلم‌های ۲۰۱۷ یک تعریف جدید از روابط انسانی در یک محیط کوچک ارایه می‌دهد. زنجیره‌ای از اتفاقات که پشت‌سر هم جریان دارند و کاملاً به یک‌دگر وابسته‌اند. پیش‌تر فیلم بسیار موفق و نادیده شده بیمار بزرگ هم مجموعه‌ای از روابط انسانی میان دو خانواده با فرهنگ‌های متفاوت بود اما در سه بیلپورد خارج از ابینگ میزوری، یک منطقه جغرافیایی مورد بحث بوده و بسیار زیبا با یک روایت جذاب از قرار گیری سه بیلپورد خارج از شهر و در جاده‌ای که کسی آنجا رفت‌وآمد نمی‌کند، داستان خود را آغاز می‌کند. این فیلم یکی از بهترین فیلم‌های قصه‌گو سال بوده که از اولین سکانس‌ها کار خود را آغاز کرده و حتی در پایان شما را محدود نمی‌کند و پس از اتمام زمان نمایش فیلم، باز مجبور به تصمیم‌گیری برای ادامه آن هستید. از انتخاب عنوان فیلم تا شروع روایت داستان شاهد خلاقیت‌هایی در فیلم هستیم که آن را منحصر به فرد می‌کند. چرا سه بیلپورد خارج از ابینگ! از همین نام فیلم داستان آن شروع شده و بهترین نتیجه را هم از آن می‌گیرد. در اولین نکته این فیلم، پیامی قرار گرفته که به صورت کامل بر روی کل روایت داستان سایه‌اش به چشم می‌خورد. خارج از دید بودن و یا به نوعی گمنام بودن اصلاً اهمیت ندارد و این اهمیت موضوع و آن ارزشی است که شما در مورد آن بحث می‌کنید. این جمله را احتمالاً بیشتر در استارت‌آپ ویکندها می‌شنوید ولی سه بیلپورد خارج از ابینگ میزوری دقیقاً همچنین حرفی را می‌زند. جاده‌ای که در فیلم عنوان می‌شود از سال ۱۹۸۶ به دلیل ساخت بزرگراه دیگر بی‌استفاده شده و کسی از آنجا نمی‌گذرد، یکباره مرکز توجه کل شهر و رسانه‌ها شده و پیام خود را به گوش همه مردم می‌رساند. آغاز داستان این فیلم پیام‌هایی است که شخصیت اصلی داستان یعنی میلدرد با بازی فرانسیس مک‌دورمند، بر روی این سه بیلپورد می‌نویسند. تجاوز هنگام کشته شدن، چطور کسی تابه حال دستگیر نشده؟ تاکی رییس پلیس ویلویی؟





میلدرد پیام خود از این طریق به دوباره به شهر می‌رساند. دختر او آنجلا هیز توسط افراد ناشناسی مورد تجاوز قرار گرفته و کشته شده‌است و خبری از عاملان این حادثه نیست. فیلم فضای کمدی داشته و اما از صد فیلم واقع‌گرایانه درام نیز غم‌انگیزتر است. فلش‌بکی که در اواسط فیلم می‌بینیم که نشان می‌دهد چرا و چگونه آنجلا پس از دعوا با مادرش پیاده در آن جاده قدم می‌گذارند، درجه غم‌انگیز بودن فیلم را بالاتر می‌برد. لحظات احساسی که رییس پلیس ویلویی (با بازی وودی هارلسون) پس از مشکلات پیرامون سرطان خود رقم می‌زند، در کنار شوخی‌ها، می‌تواند اشک شما را هم درآورد. در سه بیلورد خارج از اینک میزوری شاهد مجموعه‌ای از روابط انسانی هستیم. میلدرد با یک حرکت اعتراضی، رییس پلیس ویلویی و افسر دیگری به نام دیکسون را وارد داستان می‌کند. ویلویی که نمی‌تواند با سرطان خود مبارزه کند، قصد پایان دادن و به زندگی خود را داشته و برای میلدرد و دیکسون نیز نامه می‌نویسد که زمان خواندن آن‌ها، زمان تغییر درونی شخصیت‌ها است. یک فرد ناشناس بیلوردها را آتش می‌زند که در ابتدا میلدرد فکر می‌کند مربوط به اداره پلیس است. ویلویی خودش پول اجاره مجدد بیلوردها را به صورت ناشناس داده بود و میلدرد با یک تغییر قصد دارد خودش یک‌تنه انتقام بگیرد و به اداره پلیس را به آتش می‌کشد. حال تغییر دوم در دیکسون روی می‌دهد او که خیلی در ابتدا به دنبال ارضا حس قدرت‌طلبی خود بوده و مسئول تبلیغات بیلوردها را که فکر می‌کرد ویلویی به خاطر آن خودکشی کرده است را حسابی مورد ضرب و شتم قرار داده بود، پس از خواندن نامه ویلویی متحول شده و خودش می‌خواهد به دنبال قاتل دختر میلدرد بگردد. از همین رو وقتی که میلدرد در حال آتش زدن اداره پلیس بود، دیکسون است که تنها پرونده آنجلا هیز را همراه با جانش از اداره خارج می‌کند. جدا از تغییر شخصیت‌ها، آن حس پشیمانی شخصیت‌ها هم به خوبی در فیلم به تصویر کشیده شده است که در ادامه به صورت کامل آن را بررسی خواهیم کرد.



دیکسون که حسابی دچار سوختگی شده است که در بیمارستان هم‌اتاقی رد والبی همان مسئول بخش تبلیغات جاده می‌شود. دیکسون به او می‌گوید که من همان کسی هستم که تو را از طبقه دوم دفتر به پایین پرتاب کرد. باز هم حس پشیمانی و بخشش به زیباترین شکل به تصویر کشیده می‌شود. از سوی والبی ابتدا نپذیرفتن و سپس کنار آمدن. این چرخه زندگی است که در چندین مرحله در فیلم شاهد آن هستیم. در فیلم دو مورد پیش‌بینی در مورد آینده رخ می‌دهد که خیلی جالب به درستی به حقیقت می‌پیوندند. اول مربوط به همان سکansı است که آنجلا از مادرش میلدرد می‌خواهد ماشین را در اختیارش بگذارد اما او قبول نکرده و با عصبانیت زمانی که در حال ترک خانه است می‌گوید، ایکاش در جاده وقتی که پیاده می‌روم کسی به من تجاوز کند و همین اتفاق هم رخ می‌دهد. مورد دوم هم آنجاست که رییس پلیس می‌گویند این از آن پرونده‌هایی است که پیاده بی‌نشان باقی می‌ماند و در آخر کسی در کافه‌ای در موردش با دوستش صحبت کرده و پروند لو می‌رود. این مورد هم دقیقاً روی داده و دیکسون خودش شخصیت متفاوتی پیدا کرده در یک کافه، با کسی روبرو می‌شود که در حال تعریف کردن جنایتی مشابه پرونده آنجلا هیز است و پس از یک درگیری عمدی هم شماره پلاک ماشینش را بر می‌دارد هم دی‌ان‌ای آن را برای شناسایی! دیکسون به اصطلاح پررو در ابتدای داستان، یک شخصیت قهرمان به خود گرفته و به دنبال انتقام از آن جنایت‌کار است. در چندسکانس بعد وقتی معلوم می‌شود که شخص موردنظر اصلاً در آن زمان در ایالت نبوده است قضیه متغی شده اما دیکسون می‌داند که شخصی که با آن درگیر شده است هم همانند پرونده آنجلا، یک جنایت را رقم زده پس در یک سکانس فینال، دیکسون به همراه میلدرد عازم سفری می‌شوند که شاید در آن کسی کشته شده یا مجدد بخشیده شود. پایان باز فیلم باعث می‌شود نتوانیم نقطه‌ای را برای پایان این اثر درنظر بگیریم که کمی به آن ایراد وارد است. در فیلم های قصه‌داری مانند سه بیلورد خارج از اینک میزوری شاهد روایت‌هایی هستیم که باید به پایان برسند و پایان باز برای این دسته از فیلم‌ها چندان خوشایند نبوده و ترجیح می‌دادم با یک پایان بندی بسیار خوب در کنار موسیقی متن عالی آن، روبرو شویم.



پیش‌نمایش فیلم لیگ عدالت

امیر فولادی



Justice League

می‌توان گفت که در سال پیش فیلم موفق زن شگفت انگیز (wonder woman) یک شخصیت جدید قهرمانی امید تازه ای به این کمپانی برگرداند و سعی کردن که این شخصیت تازه ی قهرمانی را نگه دارند. با اینکه سری جدید فیلم ای کمپانی چنگی به دل نمی زند و امتیاز بالایی نتونست کسب کند ولی با حضور زن شگفت انگیز با بازی گال گادت (Gal gadot) در این سری تونست آبروی فیلم را حفظ کند. خیلی از منتقد ها این نظر رو دارند که لیگ عدالت انسجام خوبی ندارد و بیشتر دنبال گیشه است تا یک فیلم آبرومند , فروش خوب بتمن علیه سوپرمن (Batman Vs Superman) که \$۸۷۲میلیون دلار بود کمپانی را به این راه میشه گفت دعوت کرده است. لیگ عدالت , با اینکه منتظر این فیلم بودیم ولی به نظر میرسه که فقط شخصیت های زیادی در این فیلم وارد شدند که شاید جذابیت زیادی واسه بیننده نداشته باشند و بیننده نخواهد که دنبال کننده ی این کارکتر ها باشد. بازی بن افلک (Ben Affleck) در این سری زیاد مخاطبان را راضی نمی کند و شاید میشه گفت از نحوه حرکات بدن و چشم هایش معلوم است که جایش در این نقش نیست و بهتر است به فکر چاره باشند برای شخصیت معروف و مرموز بتمن (Batman). سوپرمن (superman) با بازی هنری کاویلز (Henry Cavill s) که در سری قبل به حال مردن رها شد و در قبرش خاک شد (مطمئن اینجور صحنه را برای او زیاد دیدیم). دوباره به فیلم برمیگردد و مدتی طول میکشد تا اکشن خود را آغاز کند. در سری جدید بیشتر به توانایی های زن شگفت انگیز اعتماد داریم و همچنین بازی جسی آیزنبرگ (Jessie Eisenbergs) که نقش لکس لوتر (Lex lother) رو به نمایش میگذارد. کمدی فیلم زیاد نیست جوری که روده بر شوید چون از اول هم قصد این فیلم نیست ولی تجربه ثابت کرده مخلوط سری قهرمانان با کمدی خیلی دیدنی است. (جنگ لوک و هالک و ددپول معروف)

فیلم از جایی جان میگیرد که بتمن با یک شرور باید مبارزه کند به نام استپن ولف (Steppenwolf) که صدا گذاری او را سیاران هاینز (Ciaran Hinds) انجام داده و برای اینکار بتمن به یک گروه تازه نیاز دارد که اینکار با کمک شاهزاده دیانا محقق میشود. اولین کسی که به این جوخه اضافه میشود آرتور کری (Arthur Curry) در نقش آکوامن (Aquaman) است که به دنبال آن به ایسلند (Iceland) میروند. آکوامن که در دریا زندگی میکند نصف انسان و نصف موجودی دریایی میباشد (شاید در سری خود آکوامن توضیح بیشتر داده بشود). او یک قهرمان زمان وایکینگ ها (Vikings) میباشد. شخصیت بعدی سایبرگ (Cyborg) است که نقش او را ری فیشر (Ray fisher) بازی میکند. او همچنین نصف انسان و نصف ربات میباشد. این شخصیت ها مطابقت زیادی با استاندارد های دی سی دارند ولی فلش (Flash) پسری که شاید جنگیدن بلد نباشد ولی خیلی میتونه دشمنانش رو به زحمت بندازه با سرعت زیادی که داره نقش او را بازیگری به نام ازرا میلر (Ezra Miller) (بازی بی نظیر او را در فیلم مزایای سر به زیر بودن نیز دیده ایم). او بیشتر در این سری کارش راحت تر کردن کار دیگر قهرمانان است که شاید زیاد به درد نخورد. این ها از قهرمانانی بودند که جلوی نقشه های استپن ولف را باید بگیرند. ولف بیشتر دنبال تخریب دنیای دی سی می باشد که باید او را متوقف کنند. متاسفانه باید گفت هیچکدام از صحنه های فیلم تمام مزایای یک فیلم خوب را ندارد و مدام تغییراتی دارد که با سرعت به سمت انتهای فیلم میرود و هرچه جلو میرود حس میکنید که کار سرهمی است تا یک فیلم منسجم. در بعضی از صحنه ها مشاهده میکنید که دنیا نیازمند سوپرمن است و همه چشم انتظار او است. بعد از عقب نشینی هایی که بروس داشته، همچنین سوپرمن رو در بعضی از خاطرات لوئیس لین (Lois Lane) با بازی امی ادامز (Amy Adams) میبینیم.



مشاهده آخرین برنامه در آپارات



تا اسکار ۲۰۱۸

ویژه برنامه سایت مجموعه زندگی برای
نودمین مراسم سالانه اسکار

هر شب ساعت ۲۱ به صورت متنی، صوتی و تصویری

[کلیک کنید](#)

پخش زنده ویدیویی در

LifeCollection.ir/Live

تا اسکار ۲۰۱۸، نام یک ویژه برنامه اینترنتی است که توسط سایت مجموعه زندگی تهیه و منتشر می شود. در این برنامه قصد داریم شما را با مهم ترین فیلم های حاضر در نودمین مراسم اسکار آشنا کنیم. این ویژه برنامه را می توانید هر شب ساعت ۲۱ در سایت مجموعه زندگی به صورت متنی مطالعه کرده، به صورت صوتی بشنوید و یا ویدیو آن را تماشا کنید.



پایان ششمین شماره مجله الکترونیک سوگو

با به اشتراک گذاری این
مجله از ما حمایت کنید

WWW.SOGNO.IR



[@LifeCollection](https://t.me/LifeCollection)

نظرات و پیشنهادهای
خود را برای ما ارسال کنید

ارتباط با ناشر | مجموعه زندگی دیجیتال

ایمیل: info@lifecollection.ir

ارتباط با نویسنده | رضا توکلی

ایمیل: reza98.tavakoli@gmail.com



Lifecollection



REZATAVAKOLI1998



Lifecoll



REZATAVAKOLI98



LC.ir



R.T98